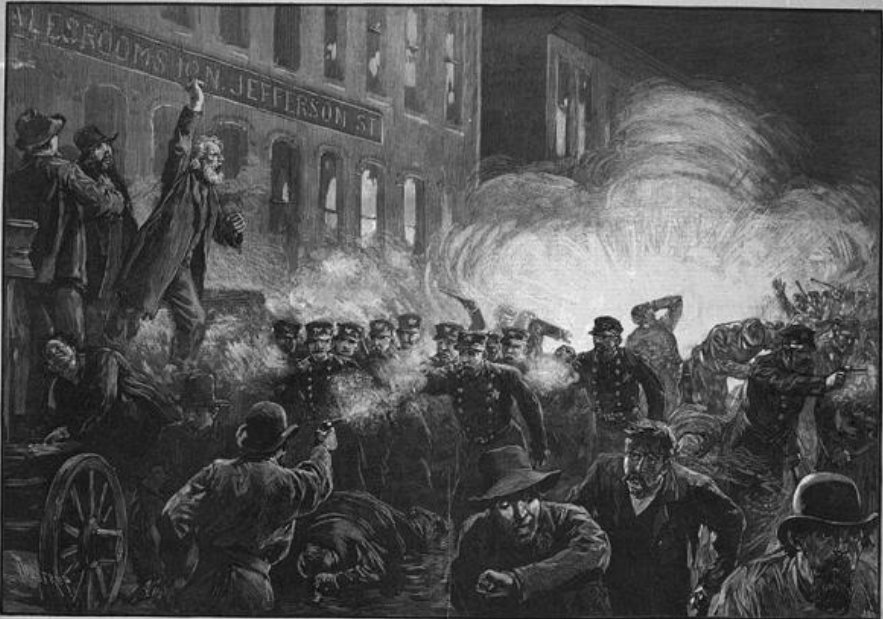




طبقه‌ی در خود و طبقه علیه سرمایه  
ادوارد آندرو  
ترجمه‌ی آزاده ریاحی

طبقه‌ی در خود و طبقه علیه سرمایه  
ادوارد آندرو  
ترجمه‌ی آزاده ریاحی



THE ANARCHIST BORN IN CHICAGO—A DEPARTÉ JOHN KILPATRICK AMONG THE POLICE—DANCE BY T. DE TENDRETT FROM PICTURES AND DOCUMENTS PREPARED BY H. J. BROWN—(SEE PAGE 111)

## کارل مارکس و طبقه‌بندی کنندگان او

**چکیده:** در مقاله‌ی حاضر بحث می‌شود که برخلاف باور گسترده، مارکس تمایزی بین طبقه‌ی در خود و طبقه‌ی برای خود قائل نشده بود، بلکه در نظر او این تمایز بین طبقه علیه سرمایه و طبقه‌ی برای خود بود. صورت‌بندی مارکس از «طبقه علیه سرمایه» نشان‌دهنده‌ی بعدی سیاسی است که «طبقه‌ی در خود» فاقد آن است؛ نهادها و آرایش سیاسی صرفاً ابزار بیان یک ساختار طبقاتی ازپیش موجود نیستند، بلکه ساختار طبقاتی را شکل می‌دهند. پی‌آمدهای این انتساب اشتباه در درک نظری شکل‌گیری طبقه و نیز سیاست‌های طبقاتی روشن می‌شود.

امروزه در پژوهش‌های مربوط به مارکس، این نکته که او میان «طبقه‌ی در خود» و «طبقه‌ی برای خود» تمایز قایل شده، تقریباً امری بدیهی تلقی می‌شود. در این نکته که مارکس قایل به این جدایی بود، چه پژوهش‌گرانی که از این تمایز [۱] دفاع می‌کنند، و چه آن‌هایی که به سبب مسأله‌سازی آن از مارکس انتقاد می‌کنند، [۲] هم‌رأیی وجود دارد. [۳] من بر این باورم که اگر مارکس به این تمایز اعتقاد داشت، اتهام تقلیل‌گرایی اقتصادی که نیکوس پولانزانس و آدام پرژورسکی در آن می‌یابند، بر او وارد بود. اما علی‌رغم اتفاق نظر مفسران مارکس، او هرگز به طبقات در خود یا به تمایز بین طبقه‌ی در خود و طبقه‌ی برای خود اشاره نمی‌کند.

ازجمله کسانی که تمایز میان «طبقه‌ی در خود» و «طبقه‌ی برای خود» را به مارکس نسبت داده‌اند. دوس سانتوس، پرژورسکی، آیزنشتاین و رایتلین هیچ شاهده‌ی از متن برای اثبات ادعای‌شان ارائه نمی‌دهند. [۴] رابرت تاگر و پولانزانس قطعه‌ای از «فقر

فلسفه» را نقل می‌کنند که اندکی بعد به تحلیل آن خواهیم پرداخت. [۵] کولاکوفسکی قطعه‌ای از «هجده برومر لویی بناپارت» را نقل می‌کند که برای روشن شدن درستی و نادرستی این ادعا، آن را نیز بررسی خواهیم کرد. [۶] در پیر و کوهن هر دو قطعه را به‌عنوان مأخذ این تمایز نقل می‌کنند، اما در حالی که در پیر مدعی است که «این تمایز عمدتاً در هجدهم برومر لویی بناپارت» آمده است، کوهن به شکل معقول‌تری ادعا می‌کند که «تمایز از این دو کتاب برگرفته شده است». [۷]

پیش از این که به این دو قطعه نقل شده هم‌چون متن مأخذ درباره‌ی تمایز بین طبقه‌ی در خود و طبقه‌ی برای خود بپردازیم، بگذارید مراد مفسران مارکس از این تمایز را روشن سازیم. کوهن از این تعریف قاطعانه دفاع می‌کند و بر این باور است که این تمایز برای تعریف دقیق ساختاری از طبقه‌ی (در خود) که با هر بیان سیاسی و فرهنگی از هویت طبقاتی (طبقه‌ی برای خود) تفاوت دارد، ضروری است. کوهن مدعی است که «طبقه‌ی یک شخص تنها با جایگاه عینی او در شبکه‌ی روابط مالکیت تعیین می‌شود، هر قدر هم تعیین چنین جایگاهی دشوار باشد. آگاهی، فرهنگ و تفکر سیاسی در تعریف جایگاه طبقاتی یک شخص جایی ندارد». [۸] در واقع، «حتا رفتار شخص نیز بخشی ضروری» از هویت طبقاتی او را تشکیل نمی‌دهد. پژوهشگرانی که با این تمایز توافق ندارد نظر کوهن را می‌پذیرد که این تمایز به تقابل بین اقتصاد به‌مثابه‌ی واقعیت عینی و سیاست و فرهنگ به‌مثابه‌ی جلوه‌های ذهنی این واقعیت اقتصادی پایه‌ای نیاز دارد. پژوهشگرانی می‌نویسند:

دشواری‌هایی که در تحلیل ساختار طبقاتی جوامع مشخص سرمایه‌داری برای نظریه‌ی مارکسیستی پیش آمد، پیش‌تر در مرحله‌ی شکل‌گیری جنبش سوسیالیستی پدید آمده بود. ریشه‌ی این دشواری‌ها را باید صورت‌بندی مارکس از معضلی جست که در آن روند

شکل‌گیری طبقه هم‌چون گذار ناگزیر از «طبقه‌ی برای خود» نگریده می‌شود. در این صورت‌بندی روابط اقتصادی جایگاه شرایط عینی را دارد و تمام روابط دیگر قلمروهای فعالیت‌های ذهنی را تشکیل می‌دهند».[۹]

به این ترتیب، تمایز طبقه‌ی در خود و طبقه‌ی برای خود بر این فرض بنا شده است که طبقات، مقدم بر درگیری‌های سیاسی یا فرهنگی، در قلمروی اجتماعی-اقتصادی به وجود می‌آیند، و مبارزه‌ی سیاسی، اشکال فرهنگ و آگاهی نقش اساسی و تعیین‌کننده‌ای در ساختار طبقاتی ندارند. بلکه نشانه‌ها، جلوه‌ها و حتی شاید، نتایج ضروری ساختار اجتماعی-اقتصادی طبقه یا روابط تولیدی هستند.

حال بپردازیم به قطعاتی که در تأیید انتساب تمایز طبقه‌ی در خود و برای خود، به مارکس نقل شده‌اند. در «هیجدم برومر لویی بناپارت» مارکس درباره‌ی دهقانان اواسط قرن نوزدهم فرانسه، می‌نویسد:

«تا آنجا که شرایط زندگی اقتصادی میلیون‌ها خانواده به گونه‌ای است که شیوه‌ی زندگی، منافع و فرهنگ آن‌ها را از طبقات دیگر جدا می‌کند و در رویارویی خصمانه با آن‌ها قرار می‌دهد، این‌ها یک طبقه را تشکیل می‌دهند. (اما) تا آنجا که بین این دهقانان خرده‌مالک تعاملات صرفاً محلی وجود دارد و هم‌سانی منافع‌شان نه اجتماعی در بین آن‌ها به وجود می‌آورد، نه پیوند ملی و نه سازمان سیاسی، آن‌ها طبقه‌ای را تشکیل نمی‌دهند».[۱۰]

کوهن این قطعه را تأیید تعریف ساختاری خود از طبقه (که همان‌گونه که در بالا گفته شد، با هر نوع بیان آگاهانه، فرهنگی، سیاسی یا حتا رفتاری طبقه فرق دارد) در مقابل نظر ای. پی. تامپسون می‌آورد که مانند پرژورسکی و پولانزانس، تکوین طبقه را در شکلی از رفتار ستیزگرانه درک می‌کند که عمدتاً، ولی نه انحصاراً، با تجربه‌های مشترک

در روند تولید ایجاد می‌گردد. کوهن می‌گوید: «اگر نظر تامپسون درست باشد، دهقانان فرانسوی یاد شده در هیجدهم برومر را نمی‌توان طبقه به حساب آورد».[۱۱] روشن است که کوهن، از خود متن، استدلال قاطعی علیه تعریف غیرساختاری طبقه نمی‌آورد. زیرا مارکس می‌گوید، به یک معنا دهقان «یک طبقه را تشکیل می‌دهند» و به معنای دیگر «طبقه‌ای را تشکیل نمی‌دهند». این تناقض ظاهری به توضیح زبان‌شناختی یا تمایزی میان معنایی که در آن دهقانان طبقه محسوب می‌شوند، از معنایی که در آن طبقه محسوب نمی‌شوند، نیاز دارد. به این ترتیب، برای فرار از این تناقض ظاهری است که کوهن و دیگران تمایز میان طبقه‌ی در خود و طبقه‌ی برای خود را پیش کشیده‌اند، دهقانان فرانسه تجسم طبقه‌ی در خود هستند و نه طبقه‌ای برای خود.

قطعه‌ی دیگری که کوهن و درپیر برای تمایز بین طبقه‌ی در خود و طبقه‌ی برای خود نقل می‌کنند، از گزارش مارکس درباره‌ی اثرات صنعت بزرگ برگرفته شده است. صنعتی‌شدن سرمایه‌دارانه، با دگرگون‌سازی خصلت نسبتاً پراکنده و خودکفای تولید دهقانی، محیط کار همیارانه و اجتماعی شده‌ای به وجود می‌آورد که شکل‌گیری طبقاتی کارگران را آسان می‌سازد.

مارکس در «فقر فلسفه» می‌نویسد:

«شرایط اقتصادی، نخست توده‌ی روستاییان را به کارگر تبدیل کرده بود. چیرگی سرمایه، موقعیت و منافع مشترکی برای این توده به وجود آورده است. از این رو، این توده هم اکنون طبقه‌ای است در برابر سرمایه، ولی نه هنوز برای خود. در روند مبارزه... این توده متحد می‌گردد و خود را به صورت طبقه‌ای برای خود درمی‌آورد. منافی که او از آن‌ها دفاع می‌کند منافع طبقاتی است. اما مبارزه‌ی طبقه علیه طبقه یک مبارزه‌ی سیاسی است.»[۱۲]

تا کر این قطعه را از منتخبات مارکس و انگلس می‌آورد و چنین تفسیر می‌کند: «توجه کنید به اصطلاحات هگلی در توصیف مارکس از پرولتاریا که... نه تنها به طبقه‌ای در خود، بلکه همچنین «برای خود»، تبدیل می‌شود.» [۱۳] در واقع، تا کر در «در خود» را مانند «برای خود» در داخل گیومه نمی‌گذارد، زیرا در این جا تقابل میان طبقه در برابر سرمایه و طبقه برای خود است. متن اصلی به فرانسه چنین است:

«une classe vis-a-vis du capital, mais pas encore pour elle-meme»

که برنشتاین و کائوتسکی به آلمانی آن را چنین ترجمه کرده‌اند:

eine Klasse gegenüber dem Kapital, aber noch nicht für sich selbst.»

[۱۴]

کارگران صنعتی در تجمع‌شان در مقابل کارفرمایان، طبقه‌ای در برابر سرمایه تشکیل می‌دهند که دهقانان پراکنده از رهگذر آن نمی‌توانند شکل یابند. دهقانان که به بازی‌های طبیعت و بازار، مانند باروری زمین، اوضاع جوی، آبیاری و فصل برداشت محصول، وابسته‌اند، از اشتراک موقعیت کارگران کارخانه محروم‌اند. دهقانان یک منطقه ممکن است شرایط تولیدی متفاوت با منطقه‌ی دیگر را تجربه کنند، یا فاقد ارتباط با یک‌دیگر باشند، و یا منافع مشترکی با زمین‌داران و سرمایه‌داران کشاورز منطقه‌ی خود داشته باشند که با دهقانان منطقه‌ی دیگر ندارند. برخلاف کارگران فاقد مالکیت، دهقانان خرده‌مالک «طبقه‌ای در برابر سرمایه» تشکیل نمی‌دهند. مارکس بر این باور بود که دهقانان هر چند که ممکن است شکایت‌هایی از نظام مالیاتی، یا بهره و بهره‌مالکانه (رانت) داشته باشند، ولی با خود مالکیت و نظام بازار سرمایه‌داری مخالف نیستند. آن‌ها بیش‌تر یک توده‌اند تا یک طبقه، افرادی هستند با اعتراضاتی بی‌شکل علیه وام‌دهندگان، دریافت‌کنندگان بهره‌ی مالکانه و شیادان (مأموران مالیاتی)، تا گروه مشخصی با منافع

روشن «در برابر سرمایه». پوپولیست‌ها ممکن است رزمنده باشند، به‌ویژه هنگامی که مصمم‌اند خود را از قید و بندهای پیش‌سرمایه‌داری برهانند و به صورت مالکان مستقل درآیند، یا هنگامی که مالکیت کوچک از سوی بازار سرمایه‌داری تهدید می‌شود، اما مبارزات پوپولیستی ستیز طبقاتی نیستند، مگر این که پوپولیست‌ها در مبارزاتی که بین طبقات بالقوه هژمونیک برای سلطه در جریان است، شرکت کنند.

در حالی که برداشت مارکس درباره‌ی طبقه در برابر سرمایه جایی برای جدایی تحلیلی طبقه از مبارزه‌ی طبقاتی باقی نمی‌گذارد، مفهوم طبقه‌ی در خود چنین امکانی را به‌وجود می‌آورد. در حالی که در نوشته‌های مارکس، رویارویی سازمان‌یافته در مقابل یک دشمن متحد، جوهر طبقه به‌شمار می‌رود، برای «طبقه‌ی در خود» کوهن حتا رفتار خصمانه با طبقات دیگر ضروری محسوب نمی‌شود. شاید برداشت کوهن برای تحلیل جوامعی که ستیز طبقاتی آشکاری ندارند، یا توصیف گروه‌های اقتصادی، نظیر دهقانان قرن نوزدهم فرانسه، که ظاهراً هم تشکیل طبقه می‌دهند و هم نمی‌دهند، ابزار مفیدی باشد.

یا آیا می‌توانیم صرفاً بگوییم که برخی صورت‌بندی‌های اجتماعی وجود دارند که در آن‌ها طبقات اقتصادی طبقات سیاسی محسوب نمی‌شوند، یعنی که دهقانان «هجدهم برومر» طبقه‌ی اقتصادی بودند و نه طبقه‌ی سیاسی؟ در واقع، کوهن علی‌رغم گرایش به جدا کردن محتوای سیاسی از تحلیل طبقاتی مارکس، می‌پذیرد که مراد مارکس از طبقه غالباً یک نیروی مدعی قدرت سیاسی است. کوهن شماری از این سخنان را از مارکس نقل می‌کند: «... پرولتاریا تنها با ساختن خود به‌مثابه‌ی یک حزب سیاسی می‌تواند هم‌چون یک طبقه عمل کند». «هر لحظه‌ای که طبقه‌ی کارگر به‌مثابه‌ی یک طبقه علیه طبقات حاکم به میدان می‌آید و می‌کوشد از بیرون آن‌ها را زیر فشار قرار بدهد، یک لحظه‌ی سیاسی است».[۱۵] [با این همه]، کوهن یادآوری می‌کند که آنچه



نمی‌تواند هم‌چون یک طبقه عمل کند یا به میدان بیاید، چیزی جز طبقه‌ی کارگر نیست. بنابراین، کارگران صنعتی نیز که نمی‌توانند طبقه‌ای برای خود باشند، مانند دهقانان، صرفاً طبقه‌ای در خود هستند. اما «مانیفست کمونیست» می‌گوید: «سازمان‌یابی پرولترها به یک طبقه و در نتیجه، یک حزب سیاسی، بارها و بارها در اثر رقابت بین خود کارگران درهم می‌شکند».[۱۶] آیا کارگران در حال رقابت باهم تشکیل یک طبقه می‌دهند؟ مارکس و انگلس در «ایدئولوژی آلمانی» می‌نویسند: «افراد جدا از هم تنها تا جایی که ملزم به پیشبرد نبردی مشترک علیه طبقه‌ای دیگر باشند، یک طبقه تشکیل می‌دهند، در غیر این صورت، آن‌ها به عنوان رقبا در شرایطی خصمانه با یکدیگر قرار دارند».[۱۷] این صورت‌بندی دال بر این است که کارگران منفرد تنها در صورتی به پرولتاریا یا طبقه‌ی کارگر تبدیل می‌شوند که در اتحادیه‌های کارگری و احزاب سیاسی سازمان یابند. به این ترتیب، متن‌های مارکس تأیید بی‌ابهام تعریف ساختاری کوهن از طبقه یا این نظر او اوست که نقش ساختار صنعت سرمایه‌داری در تکوین طبقه‌ی کارگر را (و در تمایز با نظر تامپسون و پرژورسکی که کارگران فعالانه به تکوین طبقه‌ی کارگر کمک می‌کنند) تأیید نمی‌کنند. بنابراین، روایت کوهن از ماتریالیسم تاریخی بیش از آن که نظرات مارکس درباره‌ی طبقه را بازگویی کند، به توضیح ناموفقی درباره‌ی آن می‌پردازد.

تمایز تحلیلی طبقه‌ی در خود و طبقه‌ای برای خود به کوهن امکان می‌دهد که بین جایگاه طبقاتی یک فرد و هر نوع بیان سیاسی و فرهنگی هویت طبقاتی او تفاوت قایل شود. به نظر نمی‌رسد این تمایز با تمایز مارکس در «هیجدهم برومر» درباره‌ی دهقانان فرانسه که طبقه‌ی اقتصادی تشکیل می‌دهند اما نه طبقه‌ی سیاسی، هم‌خوانی داشته باشد. زیرا مارکس می‌گوید دهقانان فرانسه «تا آن‌جا که شرایط زندگی اقتصادی

میلیون‌ها خانواده به گونه‌ای است که شیوه‌ی زندگی، منافع و فرهنگ آن‌ها را از طبقات دیگر جدا می‌کند و در رویارویی خصمانه با آن‌ها قرار می‌دهد، یک طبقه تشکیل می‌دهند». کوهن فرهنگ را به‌مثابه‌ی یکی از مؤلفه‌های طبقه در طبقه‌ی در خود نمی‌پذیرد، در حالی که تصویر مارکس از طبقه‌ی دهقانان این را دربردارد. وانگهی «رویارویی خصمانه» با دیگران به‌عنوان عنصر ضروری طبقه، بیش‌تر با طبقه در برابر سرمایه در کتاب «فقر فلسفه» خوانایی دارد تا با طبقه‌ی در خود کوهن.

با این همه، دیگر طرف‌داران تمایز طبقه‌ی در خود و برای خود، فرهنگ را به‌عنوان یکی از عناصر طبقه‌ی در خود نفی نمی‌کنند. مثلاً دوس سانتوس، فرهنگ را به‌عنوان یکی از عناصر طبقه‌ی در خود نفی نمی‌کند، البته تا جایی که نگرش‌ها، عادت‌های فکری و رفتاری، منافع تصویری و آرزوها (که مجموعاً چیزی را تشکیل می‌دهند که او روان‌شناسی طبقاتی می‌نامد) خیالی باشند تا واقع‌بینانه، و ایدئولوژیک باشد تا علمی. دوس سانتوس می‌نویسد:

«تا جایی که این روان‌شناسی طبقاتی نتواند واقعیت این مناسبات را در بخش قابل توجهی از افراد تشکیل‌دهنده‌ی یک طبقه بیان کند، این مجموعه‌های/جماعت‌های انسانی را می‌توان طبقه‌ی در خود دانست. اما در یک وضعیت اجتماعی که این‌ها از رهگذر یک ایدئولوژی سیاسی از این مناسبات آگاهی یابند، طبقه‌ای برای خود خواهند بود، به شرط آن که این ایدئولوژی شرایط واقعی موجودیت آن‌ها و تضادها میان این شرایط و منافع آن‌ها به‌مثابه‌ی یک طبقه‌ی اجتماعی را به‌روشنی بیان کند و وسایل فایق آمدن بر این وضعیت را نشان بدهد.» [۱۸]

به این ترتیب، یک طبقه‌ی در خود طبقه‌ای است از حیث آگاهی اجتماعی ناقص که از مجموعه‌ی افرادی ناآشنا با علم مارکسیستی و ناپذیرا در مقابل آن، تشکیل شده است.

به تأسی از لنین و لوکاچ، حتی می‌توانیم بگوییم که آگاهی طبقاتی باید از بیرون طبقه‌ی کارگر، به‌وسیله‌ی روشنفکران مارکسیست به کارگران «ارائه شود».[۱۹]

از این‌رو، آگاهی طبقه‌ی کارگر از روان‌شناسی تجربی کارگران متمایز می‌شود. آنچه را که لوکاچ آگاهی طبقاتی پرولتاری می‌نامد، هیچ کارگری نه هرگز اندیشیده و احساس کرده و نه هرگز خواهد اندیشید و احساس خواهد کرد. کوچک‌ترین دلیلی هم وجود ندارد که نشان بدهد که لوکاچ پاسخ‌هایی که مارکس درباره‌ی بررسی‌های تجربی نگرش‌های کارگران، به کارگران داده است را جالب می‌یابد.[۲۰] زیرا اگر بین طبقه‌ی در خود و طبقه‌ی برای خود و بین روان‌شناسی طبقاتی و آگاهی طبقاتی تمایز قایل شویم، بررسی تجربی صرف در رابطه با مسأله‌ی وسیع‌تر آگاهی طبقاتی بی‌معنا خواهد بود.

این امر وسیعاً مورد تأیید است که علم مارکسیستی پیش‌شرط سطح آگاهی «طبقه‌ی برای خود» است، اما به همان سادگی پذیرفته نمی‌شود که «طبقه‌ی در خود» فقط برای آن‌هایی وجود دارد که تازه با تحلیل مارکسیستی آشنا شده‌اند. تصور یک طبقه در برابر سرمایه بیان‌گر درکی تجربی از رویارویی آشکار، مبارزه یا ستیز به‌عنوان عنصری قطعی از طبقه است، در حالی که طبقه‌ی در خود کوهن بیان‌گر ساختاری قطعی است که زیربنای تجربه و رفتار را تشکیل می‌دهد. [در این‌جا] مبارزات قابل مشاهده، نماها و نمودهایی هستند که باید با ساختار ذاتی نهفته‌ی طبقه‌ی در خود توضیح داده شوند. اما هویت طبقه‌ی در خود، واقعیت درونی یا عینی آن، برای کسانی که در نمود بیرونی ستیز طبقاتی یا به نمایش درآمدن هویت طبقاتی در رویارویی با دیگر گروه‌ها یا طبقات سازمان‌یافته گیر کرده‌اند، دست‌نیافتنی است. وقتی طبقه‌ی در خود (با تمام خشکی و دشواری که دوس سانتوس و کوهن به آن اعتراف دارند) شناسایی شود، آن‌گاه می‌توان

چگونگی طبقه‌ی برای خود یا چیزی را که سیاست یا آگاهی آن طبقه باید باشد (که متأسفانه با فرهنگ سیاسی آن طبقه آن‌گونه که واقع هست، متفاوت خواهد بود) از آن استنتاج کرد.

فارغ از این، آیا طبقه‌ی در خود در جریان درگیری‌های سیاسی‌اش و در ائتلاف‌ها و مبارزات طبقاتی‌اش تغییرنیافته باقی خواهد ماند؟ آیا به ساختار طبقاتی صرفاً باید همچون علت شیوه‌های عمل سیاسی و نهادهای دولتی نگریست، و احزاب سیاسی صرفاً همچون معلول یا بیان توازن قوای طبقاتی؟ آیا دولت‌ها و احزاب صرفاً ابزارهای طبقات از پیش موجودند، یا این که قلمروی سیاسی حوزه‌ای است برای شکل‌گیری، از شکل‌افتادگی و باز شکل‌گیری؟ اگر درگیری‌های سیاسی ساختار طبقاتی را تغییر می‌دهند (نکته‌ای که به‌سختی می‌شود یا فعال سیاسی را به انکار آن واداشت) و صرفاً بیان یا ابزارهای ساختار طبقاتی از پیش تثبیت شده نیستند، طبقه خود از خود بیرون آمده است. پرژورسکی که طبقات را معلول مبارزاتی می‌داند که با دَسْت‌داد (conjuncture) عوامل اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک مشروط می‌گردند، تمایل دارد صورت‌بندی مارکسیسم کلاسیک را از جبرگرایی اقتصادی برهاند و درک کثرت‌گرایانه‌تری از تکامل اجتماعی به روی مارکسیسم می‌گشاید. تمام آنچه من می‌خواهم در مخالفت با پرژورسکی بگویم این است که صورت‌بندی مارکس طبقه‌ای در برابر سرمایه است و طبقه‌ی برای خود، و صورت‌بندی پرژورسکی، از حیث معنا، شبیه طبقه‌ای در برابر سرمایه‌ی مارکس است.

برابرنهاد طبقه‌ای در برابر سرمایه و طبقه‌ی برای خود، ادعای‌های بلندپروازانه‌ی کم‌تری را از نظریه‌پرداز اجتماعی می‌طلبد تا برابرنهاد طبقه‌ی در خود و طبقه‌ی برای خود. این همه، شاید این نکته پرسش‌انگیز باشد که آیا طبقه‌ای بدون یک دوره‌ی بی‌وقفه‌ی

هژمونی اجتماعی، می‌تواند به‌عنوان یک طبقه‌ی برای خود وجود داشته باشد، یعنی این که آزاد از ایدئولوژی طبقات تاکنون مسلط، درک خاص خود را از جهان بیان کند و به منافع و آرزوهایش، هم‌چون هنجاری‌های اخلاقی و اشکال بیان فرهنگی، مشروعیت بخشد؟ اما اگر چنین باشد، «طبقه‌ی برای خود» ضرورتاً پیش‌شرطی برای تصرف انقلابی قدرت نخواهد بود. اگر اشراف انگلیس یا بورژوازی فرانسه به واقع‌بینی علمی دوس سانتوس، یا «طبقه‌ی برای خود» کوهن و درپیر نیاز می‌داشتند، ما هنوز می‌بایست در انتظار انقلاب‌های قرن‌های هفدهم و هیجدهم بمانیم. طبقه‌ی سرمایه‌دار، به‌عنوان یک «طبقه‌ی برای خود»- یعنی طبقه‌ای که مستقل از مناسبات پدسالارانه، شکل‌های اقتدارگرایانه (تا بازاری) تخصیص منابع، آیین‌های حیثیتی، منزلت‌های موروثی، و دیگر نشانه‌های جامعه‌ی پیشاسرمایه‌داری، هژمونی خود را با شرایط خاص خودش نمایندگی می‌کند- فقط با سپری شدن سال‌های بسیار زیادی بعد از انقلاب‌های انگلیس و فرانسه به وجود آمد. اما بورژوازی به‌مثابه‌ی طبقه‌ای علیه اشرافیت، نه هنوز «برای خود»- یعنی هنوز در وابستگی به اشکال سیاسی و فرهنگی اشرافیت- با دگرگونی پیوسته‌ی خصلت و ترکیب‌اش بود که به سلطه‌ی اجتماعی و سیاسی دست یافت. به همین ترتیب، طبقه‌ی کارگر نیز هم‌چون یک طبقه‌ی در برابر سرمایه، اما نه هنوز «برای خود» - یعنی هنوز در وابستگی به اشکال سیاسی و فرهنگی بورژوازی- با دگرگون شدن همواره‌ی خصلت و ترکیب‌اش، با سازمان‌یافتگی و بی‌سامانی‌اش در حول خطوط شاخه‌ای، منطقه‌ای، قومی و جنسی، در مبارزه‌ای طولانی برای هژمونی اجتماعی و سیاسی درگیر خواهد شد. زیرا آگاهی طبقاتی همان قدر که معلول مبارزه‌ی طبقاتی است، علت آن هم هست.

دوگانه‌ی در خود و برای خود احتمالاً می‌تواند مانعی جدی در برابر خودتعیین‌یابی طبقه‌ی کارگر و شکل‌گیری یک سیاست کارآمد کارگری ایجاد کند. یک طبقه‌ی در خود، بیش از آن که در اتحادی رزمنده و در مبارزه خود را بسازد، از رهگذر ساختار اقتصادی مقدم بر درگیری‌های سیاسی و فرهنگی شکل می‌گیرد. برخلاف خود سامان‌دهی طبقه‌ای در برابر سرمایه، طبقه‌ی در خود از طریق پیشاهنگی که برای درک روندهای عینی به علم مجهز است، سامان می‌یابد، و این پیشاهنگ، آگاهی طبقاتی را بر بنیاد درک خود از منافع عینی (و نه هیچ‌گاه منافع ویژه) کارگران تعریف می‌کند. در چنین صورتی، «برای خود» صفتی است که بیش از آن که در جریان مبارزه‌ی کارگران در برابر سرمایه به وجود آمده باشد، از سوی روشنفکران به کارگران نسبت داده می‌شود. نسبت دادن غلط دوگانه‌ی طبقه‌ی در خود و برای خود به مارکس نمایان‌گر مرزبندی لنینستی سیاست مارکسیستی و به بند کشیدن جزمی کاربرد تجربی تحلیل طبقاتی است.

منبع اصلی:

**Edward Andrew, Class in Itself and Class Against Capital: Karl Marx and His Classifiers**, Canadian Journal of Political Science / Revue canadienne de science politique, Vol. ۱۶, No. ۳ (Sep., ۱۹۸۳), pp. ۵۷۷-۵۸۴

Santos, T. Dos, "The Concept of Social Classes," Science and Society [۱] ۳۴(۱۹۷۰), ۱۸۱; Draper, Hal, Karl Marx's Theory of Revolution: The Politics of Social Classes (New York: Monthly Review Press, ۱۹۷۸), ۴۰-۴۱, ۳۴۹; Cohen, G.

A., Karl Marx's Theory of History: A Defence (Oxford: Clarendon Press, ۱۹۸۰),  
۷۳-۷۶.

Poulantzas, Nicos, Political Power and Social Classes (London: New Left [۲]  
Books, ۱۹۷۳), ۷۴-۷۶, and Przeworski, Adam, "Proletariat into a Class: The  
Process of Class Formation from Karl Kautsky's The Class Struggle to  
.Recent Controversies," Politics and Society ۷ (۱۹۷۷), ۳۴۳, ۳۶۷  
Zeitlin, Irving M., Marxism: A Re-Examination (New York: Van Nostrand [۳]  
Reinhold, ۱۹۶۷), ۷۲, ۱۰۳; Kolakowski, Leszek, Main Currents of Marxism, Vol. I  
(Oxford: Clarendon Press, ۱۹۷۸), ۳۵۶; Tucker, Robert C., The Marx-Engels  
Reader (New York: Norton, ۱۹۷۸), ۲۱۸; Z. Eisenstein, "Women as a Sexual  
Class," paper delivered at the March ۱۹۸۳ Marx Centenary Conference,  
.University of Winnipeg

[۴] به پی‌نوشت‌های یک و دو و سه بالا نگاه کنید

[۵] به پی‌نوشت‌های دو و سه بالا نگاه کنید.

[۶] به پی‌نوشت دو نگاه کنید.

Draper, , Karl Marx's Theory of Revolution, ۴۱; Cohen, , Karl Marx's [۷]  
.Theory of History, ۷۶

[Ibid.](#), ۷۳ [۸]

Przeworski, "Proletariat into a Class," ۳۴۳ [۹]

Marx, Karl and Engels, Friedrich, Collected Works (New York: [۱۰]  
International Publishers, ۱۹۷۶), Vol. II, ۱۸۷

Cohen, , Karl Marx's Theory of History, ۷۶. Marx, and Engels, , Collected [۱۱]  
.Works, Vol. ۶, ۲۱۱

Tucker, , The Marx–Engels Reader, ۲۱۸. Marx, Karl, Oeuvres, Economie, [۱۲]  
۱ (Paris: Gallimard, ۱۹۶۳), ۱۳۵; Marx, Karl and Engels, Friedrich, Werke, Bd. ۴  
(Berlin: Dietz Verlag, ۱۹۷۴), ۱۸۱

Cohen, , Karl Marx’s Theory of History, ۷۶. Emphasis in the original. [۱۳]  
.Marx and Engels, Collected Works, Vol. ۶, ۴۹۳  
[.Ibid.](#), Vol. ۵, ۷۷ [۱۴]

Cohen, , Karl Marx’s Theory of History, ۷۶. Emphasis in the original. [۱۵]  
.Marx and Engels, Collected Works, Vol. ۶, ۴۹۳  
.Marx, Karl and Engels, Friedrich, Collected Works, Vol. ۶, ۴۹۳ [۱۶]  
[.Ibid.](#), Vol. ۵, ۷۷ [۱۷]

.Dos Santos, “The Concept of Social Classes,” ۱۸۱ [۱۸]  
(تأکید در متن اصلی)

Lenin, V. I, Collected Works, Vol. ۵ (Moscow: Foreign Languages [۱۹]  
Publishing, ۱۹۶۱), ۳۷۵, ۳۸۴–۸۷; Lukács, György, History and Class  
.Consciousness (London: Merlin, ۱۹۷۱), ۵۱

Bottomore, T. B and Rubel, Maximilien, Karl Marx: Selected Writings in [۲۰]  
Sociology and Social Philosophy (London: Watts, ۱۹۵۶), ۲۰۳–۱۲. Przeworski,  
“Proletariat into a Class,” ۳۶۷

برگرفته از سایت نقد اقتصاد سیاسی

